

معرفی اصطلاحات معرفت‌شناسی

اشاره

منبع اصلی مورد استفاده در این بخش کتاب راهنمای معرفت‌شناسی است که دو تن از اساتید معرفت‌شناسی، یعنی جانائان دنسی و ارنست سوسا آن را ویرایش کرده‌اند و ۱۳۷ تن از اساتید دانشگاه‌های مختلف جهان در نوشتن آن همکاری داشته‌اند. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۲ توسط انتشارات بلک‌ول منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است. البته در نوشتن مقاله‌های این بخش علاوه بر کتاب گفته شده از سه منبع زیر نیز استفاده می‌شود:

I. *A Dictionary of Philosophy*, edited by Thomas Mautner, Blackwell, 1996.

II. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, General editor, Robert Audi, Cambridge University Press, U.S.A., 1995.

III. *The Oxford Companion to Philosophy*. Edited by Ted Hondrich, Oxford University Press, 1995.

Theories of Truth نظریه‌های صدق

صدق کیفیت گزاره‌هایی است که با واقعیت مطابق هستند. می‌گویند هدف علم دستیابی به

گزاره‌هایی است که در حوزه خود صادق‌اند، یعنی گزاره‌هایی که واجد این کیفیت می‌باشند و هدف اصلی کاوش‌های فلسفی در این باره، کشف ماهیت این کیفیت است. بنابراین، سؤال فلسفی دربارهٔ صدق این است که صادق یا صدق چیست، و وقتی می‌گوییم که این گزاره صادق است مقصود چیست؟ اما نه فقط از جنبهٔ معرفت‌شناختی، بلکه از جنبه‌های اخلاقی و معنی‌شناختی و منطقی نیز با مسئلهٔ صدق و صادق مواجه هستیم: وقتی می‌گوییم هدف علم و پژوهش‌های علمی دست‌یابی به نتایج صادق است، جنبهٔ معرفت‌شناختی صدق مطرح می‌شود، اما وقتی معتقد می‌شویم که باورهای صادق سودمند هستند جنبهٔ اخلاقی صدق در مد نظر است، و وقتی می‌گویند معنای یک جمله در گرو شرایطی است که آن را صادق (یا کاذب) می‌گرداند، جنبه معنی‌شناختی صدق مطرح می‌شود، و وقتی در منطق می‌گویند استدلال معتبر استدلالی است که در آن صدق حفظ شود، یعنی از مقدمات صادق نتیجهٔ صادق تولید گردد، در واقع جنبهٔ منطقی صدق مطرح می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم این دیدگاه‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی و معنی‌شناختی و منطقی دربارهٔ صدق و صادق را بفهمیم و ارزیابی و احتمالاً اصلاح کنیم لازم است ماهیت صدق را مورد بررسی قرار دهیم و بفهمیم - هرچند ممکن است تبیین ماهیت آن در عمل کاری بس دشوار و پیچیده باشد. فقدان یک نظریهٔ خوب دربارهٔ صدق، ارزیابی‌های ما از دیدگاه‌های موجود در حوزه‌های فکری مذکور را به راحتی تحت تأثیر قرار می‌دهد و ما را از اصلاح احتمالی آنها و از پدید آوردن دیدگاهی رضایت‌بخش باز می‌دارد. به این دلیل است که فیلسوفان و اندیشمندان همواره کوشیده‌اند تا نظریه‌ای خوب دربارهٔ صدق و صادق تدارک ببینند.

نظریه‌های سنتی دربارهٔ صدق

یکی از کهن‌ترین نظریه‌ها دربارهٔ صدق، که از تعلیمات ارسطو سرچشمه می‌گیرد، نظریهٔ مطابقت دربارهٔ صدق (correspondence theory of truth) است. بر طبق این نظریه، صدق این باور که «برف سفید است» حاصل خصوصیتی در جهان خارج است، یعنی حاصل این واقعیت است که برف سفید است. همچنین، به‌طور مثال، صدق این گزاره که «درخت انگور حیاط خانهٔ ما سبز است» حاصل این واقعیت است که درخت انگور حیاط خانهٔ ما سبز است. به این ترتیب، بر طبق این نظریه، صدق هر باور (یا اظهار نظر یا جمله یا گزاره) از واقعیتی در خارج برمی‌خیزد که باور با آن مطابق است. پس اگر «الف» نمایندهٔ یک گزاره یا باور باشد، نظریهٔ مطابقت دربارهٔ صدق را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

این نظریه ارسطویی فی نفسه عادی ترین و پرطرفدارترین و عمومی ترین نظریه صدق محسوب می شود. اما طرفداران این نظریه اگر بخواهند آن را به عنوان نظریه ای کامل و اساسی عرضه کنند باید آن را با تبیین های مربوط به چیستی واقعیت ها و چیستی مطابقت باورها با واقعیت ها تکمیل کنند، و این دو مسئله، در حقیقت مسائلی هستند که نظریه فوق براساس آنها تأسیس شده است.

برخی در انتقاد از این نظریه گفته اند فهم اینکه: «برف سفید است صادق است» از طریق ارجاع آن به «برف سفید است واقعیت دارد» کاملاً روشن نیست زیرا تحلیل هر دو سخن به یک اندازه دشوار است و معنای آنها چنان به یکدیگر نزدیک است که نمی توان براساس یکی تبیین روشنی از دیگری ارائه کرد. علاوه بر این، تعیین ماهیت نسبت کلی بین این باور که برف سفید است و بین این واقعیت که برف سفید است بسیار دشوار است. در این باره، علاوه بر کوشش های آلفرد تارسکی که در مقاله مشهورش «مفهوم معنی شناختی صدق و میانی معنی شناسی» (برای ترجمه فارسی آن رک. ذهن، ۵) به صورت ساده و غیر فنی عرضه شده است، می توان از دیدگاه ویتگنشتاین، که در رساله منطقی - فلسفی آمده و به «نظریه تصویر» (picture theory) معروف است نام برد. برطبق این نظریه، یک گزاره ذره ای (atomic proposition) حاصل ترکیب کلمات و یک امر واقع ذره ای (atomic fact) حاصل ترکیب اشیای ذره ای است، و بنابراین صدق یک گزاره اولیه (elementary proposition) به معنای مطابقت آن با یک امر واقع ذره ای است و این مطابقت زمانی تحقق می یابد که ترکیب آنها یکسان باشد و کلمات تشکیل دهنده گزاره بر اشیای تشکیل دهنده امر واقع در جایگاهشان دلالت کنند. به عبارت دیگر، زبان، تصویر ترکیب اشیایی است که مقوم امر واقع هستند، و در واقع، گفتن اینکه یک گزاره اولیه نمودار یا تصویر واقعیت است، در عین حال به معنای گفتن این است که وضع معینی از امور وجود دارد؛ پس اگر گزاره اولیه صادق باشد، در این صورت وضع امور یا امر واقعی که گزاره از آن خبر می دهد وجود دارد، و اگر گزاره کاذب باشد، وجود ندارد. دیدگاه ویتگنشتاین حتی اگر صحیح باشد محتاج این است که با نظریه های مقبولی درباره «ترکیب منطقی» و «گزاره اولیه» و «دلالت» و «تضمن» تکمیل شود، اما دست یابی به چنین نظریه هایی نیز البته آسان نیست.

خصوصیت اصلی صدق، که هر نظریه کافی و کامل باید آن را تبیین کند، این است که یک گزاره، زمانی گزاره صادق محسوب می شود که شرایط اثبات (یا تأیید) آن ارضا شود. در نظریه مطابقت این مسئله بی پاسخ می ماند که چرا تأیید یک گزاره باید بر صدق آن دلالت کند؟ برای حل این مسئله، نظریه ای بدیل در برابر نظریه مطابقت مطرح کرده اند که به گمان طرفداران آن مشتمل بر مفاهیم

مابعدالطبیعی و مبهم نیست و در عین حال به طور سرراست توضیح می‌دهد که چرا تأییدپذیری متضمن صدق است. نکته محوری این نظریه یکی گرفتن تأییدپذیری با صدق است، و این نکته به صورت‌های مختلف روایت شده است. در یکی از این روایت‌ها، این فرض اضافی نیز مطرح می‌شود که تأییدپذیری کل‌گرایانه (holistic) است، یعنی یک باور معین زمانی موجه (یا تأیید شده، مؤید verified) است که جزئی از نظام باورهایی باشد که با یکدیگر سازگار و هماهنگ هستند. این روایت که اف. ایچ. برادلی (F.H. Bradley) در کتابش جستارهایی درباره حقیقت و واقعیت آورده است و پس از او کسانی مثل کارل همپل (Hempel) از آن دفاع کرده‌اند، امروزه به نظریه انسجام درباب صدق (coherence theory of truth) معروف است. براساس روایت دیگری از این نظریه، که دامت (Dummett) و پاتنم (Putnam) پرورده‌اند، برای یافتن وجه باور یا عدم باور به هر گزاره معین روال خاصی وجود دارد؛ بطوری که گفتن اینکه یک گزاره صادق است به معنای گفتن این است که گزاره با روال مناسبی تأیید شده است. این روایت نظریه انسجام، وقتی در زمینه ریاضیات اعمال شود صدق را اثبات‌پذیر تلقی می‌کند.

نظریه تأییدگرایانه انسجام، از نظر اینکه بدیلی نیرومند در برابر نظریه مطابقت صدق است و در به هم پیوستن صدق و تأیید موفق نشان می‌دهد، جذابیت‌هایی داشته است؛ اما این مشکلات را نیز دارد که اولاً در تأکید بر به هم پیوستگی صدق و تأیید بیش از اندازه و به نحو نامقبولی اصرار می‌کند. برطبق این نظریه باید تأیید را دال بر صدق بدانیم، در صورتی که این امکان وجود دارد که یک گزاره به‌رغم وجود دلایل بی‌خدشه و بی‌نقصی برای باور کردنش، در عین حال کاذب باشد. همچنین یک گزاره ممکن است صادق باشد، حتی اگر ما نتوانیم صدق آن را کشف کنیم. تأییدپذیری و صدق قطعاً ارتباطی تنگاتنگ دارند، اما بی‌شک یک چیز نیستند.

نظریه عمل‌گرایانه درباب صدق (pragmatic theory of truth) که ویلیام جیمز (W. James) در ۱۹۰۹ در کتابش معنای صدق (*The Meaning of Truth*) در پیش نهاد، سومین تبیین مهم درباب صدق است. همان‌طور که دیدیم، تأییدگرا یک ویژگی مهم صدق را برمی‌گزیند و آن را ماهیت صدق تلقی می‌کند. به همین ترتیب، عمل‌گرا نیز توجه خود را بر دیگر ویژگی مهم صدق، یعنی بر اینکه باورهای صادق پایه‌های خوبی برای عمل هستند، متمرکز می‌کند و همین ویژگی را اصل ماهیت صدق می‌داند. برطبق نظریه عمل‌گرایانه صدق، فرض‌های صادق فرض‌هایی هستند که موجب اعمالی با نتایج دلپذیر می‌گردند. این نظریه نیز هرچند ممکن است یک ویژگی جذاب داشته باشد، با مشکلاتی مواجه است. اعتراض اصلی این است که نسبتی که این نظریه بین صدق و سود و منفعت برقرار می‌کند قابل قبول نیست زیرا این دو را بیش از اندازه به یکدیگر نزدیک می‌کند. اغلب

چنین است که اعمال مبتنی بر باورهای صادق به مصیبت و فاجعه منجر می‌شود، درحالی که فرض‌های کاذب، به‌صرف اتفاق و شانس نتایج سودمند شگفت‌انگیزی در پی دارد.

نظریه‌های پیرایشی (Deflationary Theories)

یکی از نادر واقعیت‌های غیرقابل بحث دربارهٔ صدق این است که گزاره: برف سفید است، صادق است اگر و فقط اگر برف سفید باشد، و گزاره: دروغ‌گناه است، صادق است اگر و فقط اگر دروغ‌گناه باشد. نظریه‌های سنتی صدق این واقعیت را قبول دارند اما، همان‌طور که دیدیم، آن را کافی نمی‌دانند و اصل دیگری به آن می‌افزایند و به این ترتیب آن را متورم می‌سازند. آن اصل این است که «الف صادق است اگر و فقط اگر الف وصف ب را داشته باشد» (در اینجا مقصود از وصف ب، مطابقت با واقع، یا تأییدپذیری، یا مناسب بودن باور به‌عنوان شالوده‌ای برای عمل، است). نظریه‌های سنتی این اصل را می‌افزایند تا به کمک آن، چیستی صدق را تبیین کنند. بعضی نظریه‌های تندرو که به‌عنوان بدیل نظریه‌های سنتی مطرح شده‌اند (مانند نظریهٔ اف. رمزی (F.Ramsey) در مقاله‌اش واقعیت‌ها و گزاره‌ها (۱۹۲۷، Facts and Propositions)، و نظریهٔ استراسون (P.Strawson) در مقاله‌اش تحت عنوان صدق (۱۹۵۰)، و نظریهٔ کواپن در کتابش در جستجوی حقیقت (۱۹۹۰ Pursuit of Truth)) از انکار نیاز به افزودن اصل مذکور حاصل شده‌اند. به‌طور مثال، بعضی‌ها گفته‌اند (پی. جی. هورویچ (P.G.Horwich) در کتابش صدق، ۱۹۹۰) که نظریه اصلی صدق چیزی جز معادلهٔ زیر را شامل نیست:

«گزارهٔ الف صادق است اگر و فقط

اگر الف.»

کارکرد این‌گونه نظریهٔ پیرایشی صدق، - که می‌کوشد با کنار گذاشتن اصل اضافی نظریه‌های سنتی آنها را بپیراید و باد ناشی از تورم بی‌حاصل آنها را بگیرد، برخلاف ظاهر آن - توصیف گزاره‌ها نیست بلکه این است که ما را قادر سازد تا به گونه‌ای از تعمیم دست بیابیم. برای روشن شدن این موضوع بهتر است به این مثال توجه کنیم: فرض می‌کنیم که آلبرت اینشتاین در آخرین کلماتی که بر زبان آورده است ادعایی در باب فیزیک کرده باشد، و می‌دانیم که او در حوزهٔ فیزیک بسیار قابل اعتماد است. باز فرض می‌کنیم که ما نمی‌دانیم او چه ادعایی کرده است؛ اگر دوباره فرض کنیم که او گفته است «مکانیک کوانتوم غلط است»، از این فرض چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ البته نمی‌توان نتیجه

گرفت که مکانیک کوانتوم غلط است زیرا ما نمی‌دانیم که این همان چیزی است که او گفته است. آنچه در اینجا لازم است گزاره‌ای است مانند ج که با این ترکیبات معادل باشد: اگر آنچه اینشتاین گفته است این باشد که $E=mc$ ، پس $E=mc$ ؛ و اگر آنچه او گفته است این باشد که مکانیک کوانتوم غلط است، پس مکانیک کوانتوم غلط است؛... و مانند آن.

صورت کلی این ترکیبات این است که اگر اینشتاین گفته است ب، پس ب (در اینجا ب بر گزاره‌ای دلالت می‌کند که او گفته است). حال فرض کنیم، همان‌طور که طرفداران نظریه پیرایش می‌گویند، که فهم ما از صادق شامل پذیرش هر گزاره‌ای است که در الگوی زیر بگنجد: «گزاره الف صادق است اگر و فقط اگر الف». در این صورت مسئله حل می‌شود. زیرا اگر ج این گزاره باشد که «ادعای اینشتاین صادق است»، در این صورت ج قدرت استنتاجی لازم را خواهد داشت. از ج به همراه این مقدمه که: «ادعای اینشتاین این گزاره است که مکانیک کوانتوم غلط است» می‌توان براساس قانون لایب‌نیتس نتیجه گرفت که «این گزاره که مکانیک کوانتوم غلط است صادق است»، به این ترتیب مزیت نظریه پیرایشی این است که بی‌آنکه نیازی به تحلیل «چیستی صدق» داشته باشیم با کارکرد مفهوم ما از صدق تطبیق می‌کند.

اما همه روایت‌های پیرایش‌گرایی (deflationism) این مزیت را ندارند. برطبق نظریه زیادگی اظهار صدق (redundancy theory of truth) دو جمله «صادق است که الف» و «الف» دقیقاً معنای یکسان دارند و صرفاً یک توهم نحوی (syntactic) است که تصور شود «صادق است» وصف خاصی به جمله می‌بخشد. اما اگر این نظر، که فرگه (Frege) آن را مطرح کرد، درست باشد نمی‌توان توضیح داد که چرا مجاز هستیم «این گزاره که مکانیک کوانتوم غلط است صادق است» را از «ادعای اینشتاین این است که مکانیک کوانتوم غلط است» و «ادعای اینشتاین صادق است» استنتاج کنیم. زیرا اگر صدق وصف خاصی نباشد، در این صورت دیگر نمی‌توانیم با توسل به این قانون که اگر ت با پ یکی است پس هر وصفی که ت داشته باشد وصف پ نیز است و برعکس، استنتاج فوق را توجیه کنیم. بنابراین، «نظریه زیادگی اظهار صدق با یکی دانستن محتوای «صادق است که الف» و «الف» مانع به بار نشستن یک تبیین خوب درباره مهم‌ترین و سودمندترین خصوصیت صدق می‌شود. بنابراین، این نظریه را، که رمزی و استراوسون نیز از آن طرفداری کرده‌اند، باید کنار بگذاریم و به همان الگوی هم‌ارزی قبلی بپردازیم:

گزاره الف صادق است

اگر و فقط اگر الف.

حمایت از پیرایش‌گرایی بر امکان نشان دادن این مطالب استوار است که اصول موضوع پیرایش‌گرایی - یعنی نمونه‌های الگوی هم‌ارزی فوق - بدون نیاز به هر تحلیل بیش‌تر برای تبیین همه واقعات‌های اصلی درباره صدق کفایت می‌کند. به‌طور مثال، پیرایش‌گرایی به‌راحتی می‌تواند نشان دهد که تأیید‌گزاره نشان صدق آن است، یا باورهای صادق، ارزش عملی دارند. اینکه تأیید‌گزاره، نشان صدق آن است به‌طور عادی از خود اصول موضوعه پیرایش‌گرایی نتیجه می‌شود؛ زیرا با داشتن معرفت پیشینی درباره هم‌ارزی «الف» و «صادق است که الف»، هر دلیلی برای باور کردن الف در عین حال دلیل خوبی برای باور کردن این است که گزاره الف صادق است. ارزش عملی داشتن باورهای صادق را نیز می‌توان برحسب اصول موضوعه پیرایش تبیین کرد، هرچند تبیین این مطلب به‌اندازه تبیین مطلب اول آسان نیست. برای تبیین این مطلب باورهایی به شکل زیر را در نظر بگیرید:

(ب) اگر عمل الف را انجام دهم،
 آرزوهایم برآورده خواهد شد.

باید توجه داشت که نقش روان‌شناختی چنین باوری، تقریباً علت انجام دادن الف است. به‌تعبیر دیگر، اگر باور (ب) را داشته باشم، پس به‌طور عادی

الف را انجام خواهم داد.

همچنین باید توجه داشته باشیم که وقتی باور صادق است، پس با داشتن اصول موضوعه پیرایشی، انجام دادن الف درحقیقت به برآورده شدن آرزوهای فرد منتهی خواهد شد؛ یعنی

اگر (ب)، صادق باشد، پس اگر
 من الف را انجام دهم، آرزوهایم
 برآورده خواهد شد.

بنابراین

اگر (ب) صادق باشد، پس
آرزوهایم برآورده خواهد شد.

به این ترتیب، بها دادن به صدق باورهایی که این شکل را دارند کاملاً معقول است. اما این گونه باورها از باورهای دیگر استنتاج می‌شوند و می‌توان انتظار داشت که در صورتی صادق هستند که آن باورهای دیگر صادق باشند. بنابراین بها دادن به صدق هر باوری که ممکن است در استنتاجی از این قبیل سودمند باشد معقول است.

تا آنجا که این قبیل تبیین‌های پیرایشی را بتوان درباره همه واقعاتی‌های مربوط به صدق عرضه کرد، انتظارات تبیینی از نظریه صدق با مجموعه‌ای از اظهاراتی شبیه «گزاره برف سفید است صادق است اگر و فقط اگر برف سفید باشد» برآورده می‌شود، و این احساس از بین می‌رود که تحلیل عمیق‌تری از صدق مورد نیاز است.

با وجود این، پیرایش‌گرایی معایی دارد. یکی از علل عدم رضایت‌بخش بودن این نظریه این است که اصول موضوعه آن بی‌نهایت است، و بنابراین نمی‌توان آن را به‌طور کامل عرضه کرد. این نظریه را می‌توان توصیف کرد (به این صورت که آن، نظریه‌ای است که اصول موضوعه آن گزاره‌هایی هستند به این شکل «الف، اگر و فقط اگر الف صادق باشد»)، اما هرگز نمی‌توان آن را به‌طور واضح صورت‌بندی کرد.

علت دیگر نارضایتی از این نظریه این است که بعضی نمونه‌های خاص الگوی هم‌ارزی فوق آشکارا کاذب هستند. برای روشن شدن این موضوع جمله زیر را در نظر می‌گیریم:

(ه) گزاره‌ای که جمله بیان‌کننده
آن به صورت ایرانیک نوشته شده
است صادق نیست.

با قرار دادن (ه) در الگوی هم‌ارزی، روایتی از پارادکس «دروغگو» به دست می‌آید،

(و) این گزاره که گزاره‌ای که جمله بیان‌کننده
آن به صورت ایرانیک نوشته
شده است صادق نیست صادق
است اگر و فقط اگر گزاره‌ای که

جمله بیان‌کننده آن به صورت ایرانیک
نوشته شده است صادق نباشد.

گزاره (و) به راحتی به تناقض منتهی می‌شود؛ با در دست داشتن (و)، این فرض که (ه) صادق است متضمن این است که (ه) صادق نیست، و این فرض که (ه) صادق نیست متضمن این است که (ه) صادق است. حاصل اینکه بعضی نمونه‌الگوی هم‌ارزی را نمی‌توان در نظریه صدق مورد نظر گنجانده؛ و مشخص کردن این نمونه‌ها، همان‌گونه که کیپکی (Kipke) در ۱۹۷۵ در مقاله‌اش «طرحی از نظریه صدق» نشان داده است، آسان نیست.

سومین ایراد نظریه پیرایشی صدق، در روایتی که در اینجا آوردیم، اعتماد آن به گزاره‌ها به عنوان حامل اصلی صدق است. در این خصوص گفته‌اند که مفهوم گزاره، مفهومی معیوب است و نمی‌توان آن را در معناشناسی به کار بست. اگر این اعتراض مقبول افتد در این صورت عکس‌العمل پیرایشی طبیعی این خواهد بود که به جای گزاره‌ها فقط به جملات متوسل شوند: به طور مثال،

«الف» صادق است اگر و
فقط اگر الف.

در این نظریه، که کواین در کتابش جستجوی حقیقت (۱۹۹۰) آن را «نظریه غیرنقل قولی در باب صدق» (disquotational theory of truth) نامیده است، جملات، به جای گزاره‌ها، حامل صدق تلقی می‌شوند.

اما این نظریه نیز در مورد اصطلاحاتی که دلالت آنها در زمینه‌های مختلف استعمال‌شان تفاوت می‌کند نتیجه نمی‌دهد. به طور مثال، اینطور نیست که هر نمونه‌ای از «من گرسنه‌ام» صادق است اگر و فقط اگر من گرسنه باشم؛ و راهی وجود ندارد که بتوان الگوی غیرنقل قولی را به گونه‌ای اصلاح کرد تا با این مسئله سازگار افتد. بیرون شد ممکن از این مشکلات این است که در برابر نقد گزاره‌ها به عنوان حامل صدق مقاومت شود. گزاره‌ها هرچند ممکن است تا اندازه‌ای دارای عنصر عدم تعیین باشند و به راحتی به موضوعات آشنا قابل تحویل نباشند، تبیین مقبولی از باورها به دست می‌دهند، و دست‌کم در زبان معمولی، درحقیقت نخستین حامل‌های صدق تلقی می‌شوند.

نقش صدق در مابعدالطبیعه و معرفت‌شناسی

معمولاً تصور می‌شود که مسائل مربوط به ماهیت صدق با مسائل مربوط به در دسترس بودن واقعیت‌ها و استقلال آنها در حوزه‌های متفاوت پیوند عمیق دارد؛ یعنی با این‌گونه پرسش‌ها که: آیا

واقعیت‌ها را می‌توان شناخت، و آیا واقعیت‌ها به‌طور مستقل از توانایی ما برای کشف آنها وجود دارند. به‌طور مثال، ممکن است کسی بگوید که اگر «الف صادق است» صرفاً به این معنا باشد که «الف تأیید خواهد شد»، در این صورت برخی صور شک‌گرایی (بویژه، صوری که درباب صحت روش‌های تأیید شک می‌کنند) غیرممکن خواهد بود، و معلوم خواهد شد که واقعیت‌ها به اعمال انسان وابسته هستند. در طرف مقابل، ممکن است بگویند که اگر صدق یک خصوصیت غیرقابل توضیح و بدوی و غیرمعرفتی باشد، در این صورت این واقعیت که الف صادق است کاملاً مستقل از ما خواهد بود. علاوه بر این، در این صورت نمی‌توانیم دلیلی بر پذیرش این نکته داشته باشیم که گزاره‌هایی که باور داریم واقعاً دارای خصوصیت صدق هستند، و به این ترتیب شک‌گرایی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. همین‌طور ممکن است تصور شود که خصوصیت ویژه (و شاید نامطلوب) رهیافت پیرایشی این است که صدق را از هرگونه لوازم مابعدالطبیعی و معرفت‌شناختی محروم می‌سازد.

اما در بررسی دقیق‌تر روشن نیست که تبیینی از صدق وجود داشته باشد که در نتایج آن در دسترس بودن یا استقلال موضوعات غیرمعنی‌شناختی لحاظ شده باشد. زیرا هرچند ممکن است انتظار داشته باشیم که تبیین صدق چنین نتایجی را درباره واقعیت‌هایی به‌شکل «الف صادق است» داشته باشد، نمی‌توان بدون استدلال بیشتر پذیرفت که همین نتایج درباره خود واقعیت الف نیز اطلاق‌پذیر باشد. برای اینکه نمی‌توان پذیرفت که الف و «الف صادق است» با یکدیگر هم‌ارز باشند. البته اگر صدق را برحسب رهیافت پیرایشی تعریف کنیم، در این صورت هم‌ارزی آن دو بنا بر تعریف حاصل می‌شود. اما اگر صدق را با ارجاع به پاره‌ای خصوصیات مابعدالطبیعی یا معرفت‌شناختی تعریف کنیم، در این صورت الگوی هم‌ارزی، تا زمانی که برهانی نشان دهد که محمول صادق، در همان معنا، آن را ارضا خواهد کرد، در معرض شک و تردید واقع می‌شود. ولی تا زمانی که تصور می‌شود مسائل معرفت‌شناختی مورد رسیدگی در مورد الف را نمی‌توان در مورد «الف صادق است» به‌همان شیوه مورد بحث قرار داد، ارائه برهان مذکور دشوار خواهد بود. اگر «صدق» به‌گونه‌ای تعریف شود که واقعیت الف، بیشتر (یا کمتر) از واقعیت «الف صادق است» مستقل از اعمال انسان باشد، در این صورت باز روشن نخواهد بود که الگوی هم‌ارزی صادق است یا نه. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که کوشش برای بنا نهادن نتایج مابعدالطبیعی یا معرفت‌شناختی براساس نظریه صدق باید کوششی ناموفق باشد زیرا در هرگونه از این قبیل کوشش‌ها در عین حال به الگوی هم‌ارزی اعتماد خواهد شد و از بین خواهد رفت.